

بابل - ۱۳۹۹ ش.

مژندون

باستان‌شناسی عشق می‌خواهد

| هرمز قدکپور | | سحر آقاچان‌نسب |

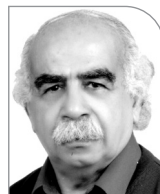
کند؟ قد کوتاهی داشت ولی می‌پرید به آدم کشیده می‌زد. بعضی از بچه‌ها بودند که نمره نمی‌آوردند مرحوم کاظم‌بیگی می‌رفت به دبیر می‌گفت. معلم را در کتابخانه حبس می‌کرد و به ایشان می‌گفت باید نمره بدهید. خب اول معلم‌ها زیر بار نمی‌رفتند ولی آن قدر به ایشان فشار می‌آورد که مجبور بودند نمره بدهند. نمره که می‌دادند می‌گفت این مدرکه، من این را نگه می‌دارم و خب از آن به بعد معلم توی مشتت‌ها بود. درخشش که وزیر فرهنگ شد، کاظم



بیگی با ایشان نساخت و مرحوم علامه‌زاده آمد که قبلاً رئیس دبیرستان قناد بود - خدا رحمتش کند - مرد ساده و خوش‌قلبی بود. سال ۱۳۴۳ فارغ‌التحصیل شدم. همان سال، در کنکور شرکت کردم و با رتبه ۲۷ قبول شدم. از کلاس چهارم یا پنجم دبستان فهمیدم که به تاریخ علاقه دارم و به حساب عشقی که به تاریخ و باستان‌شناسی داشتم این رشته را انتخاب کردم. رفتم تهران و درس را شروع کردم. ما اولین دوره‌ای بودیم که لیسانس‌مان چهارساله شد. لیسانس را که گرفتم کنکور شرکت کردم و فوق لیسانس قبول شدم. درس که تمام شد باید می‌رفتم سربازی. قبل از ما سربازی یک‌سال و نیم بود، اما در دوره‌ای که می‌خواستیم بروم سربازی، شد دوساله. حالا نمی‌دانم بدشانسی بود یا نه. سربازی‌ام در قصر شیرین گذشت و بعد در سال ۱۳۵۰ در اداره باستان‌شناسی استخدام شدم.

■ عشق و علاقه‌تان به باستان‌شناسی از کجا نشأت گرفته بود؟

■ جناب میر عابدین کابلی عزیز! انگیزه ما از گفت‌وگو با نامداران شایسته مازندرانی در عرصه دانش و فرهنگ و هنر، بیشتر دانستن و بازتاب هنر و استعداد ایشان است که عاشقانه و با کوشش بسیار در راه برگزیده‌شان قدم برمی‌دارند و دستاوردهایشان در عرصه ملی و بین‌المللی ماندگار و بهره‌ساز است. این بار اما، توفیق ما چنین بود که فرصتی از شما بگیریم و گفت‌وگوی سودمندی داشته باشیم.



لطفاً پیشاپیش، با اشاره به زیست‌نامه خود از کوشش‌ها و دستاوردهای خود بفرمائید.

متولد ۱۳۲۲ محله نقیب‌کلای بابل هستم. سال‌های اول تحصیل را در دبستان بدر بابل گذراندم، پنجم و ششم رفتم نور، چون پدرم که کارمند بود باید به آنجا می‌رفت که آن موقع نامش سولده بود، الان شده نور. در دبستان، آقای آقاخان‌مدیرمان بود که مرد بسیار نازنین و دوست داشتنی‌ای بودند. اگر هست خدا حفظش کند و اگر نه، خدا رحمتش کند. کلاس هفتم دوباره آمدم بابل دبیرستان قناد، سیکل اول دبیرستان قناد بودم و سیکل دوم رفتم رشته ادبی دبیرستان شاپورکه مرحوم کاظم‌بیگی مدیرش بود. الان از این مدیرها به‌سختی پیدا می‌شوند و یا اصلاً نیستند. آدم بسیار باانضباطی بود و البته مجبور بود سخت‌گیر باشد. اقتضای آن زمان بود. آدمی مثل رسولی مدیر دبستان بدر بود، اگر سخت‌گیری نداشت چه کسی می‌توانست آن بچه‌ها را اداره

عامل اصلی ای
که باعث شد من
به باستان‌شناسی
علاقه‌مند شوم
این بود که در
همان سال‌های
دبیرستان، مرحوم
دکتر عزت‌الله
نگهبان‌استاد
باستان‌شناسی
ما حفاری‌های
مارلیک را
شروع کرده
بود. همان زمان
تمام روزنامه‌ها
از دم هر روز
در این مورد
مطلب داشتند.
من هم می‌رفتم
این روزنامه‌ها
رامی‌گرفتم و
می‌خواندم و
آرزویم این بود
که ایشان را زودتر
ببینم. خدا شاهد
است که دیدن
این بزرگواران
خودش عبادت
است.

پارچه‌های
سوم

۴

آذر ۱۳۹۹ - شماره ۱۳۱
سال بیست و سوم

عامل اصلی ای که باعث شد من به باستان‌شناسی علاقه‌مند شوم این بود که در همان سال‌های دبیرستان، مرحوم دکتر عزت‌الله نگهبان استاد باستان‌شناسی ما حفاری‌های مارلیک را شروع کرده بود. همان زمان تمام روزنامه‌ها از دم هر روز در این مورد مطلب داشتند. من هم می‌رفتم این روزنامه‌ها را می‌گرفتم و می‌خواندم و آرزویم این بود که ایشان را زودتر ببینم. خدا شاهد است که دیدن این بزرگواران خودش عبادت است. بعد از استخدامم در اداره باستان‌شناسی شخصیت نازنینی دگرگونی عجیبی در من ایجاد کرد. آقای دکتر باقرزاده که ایشان از نوادگان باقرخان بود و تازه از فرانسه آمده بود ایران. با آمدن آقای باقرزاده دگرگونی در باستان‌شناسی ایجاد شد. خوشبختانه ایشان مرا به عنوان دستیاری‌اش انتخاب کرده بود و من هرچه دارم و ندارم و هرچه از علم باستان‌شناسی می‌دانم، از ایشان است. کارم را از اداره باستان‌شناسی شروع کردم. از همان اول هم با ایشان عهد کردم که با شما همکاری می‌کنم مشروط بر اینکه مطالعات و تحقیقات خودم را داشته باشم و بتوانم در حفاری‌ها و بررسی‌ها شرکت داشته باشم. قبول کرد. در همین زمان مرحوم علی حاکمی که اهل رشت هم بود، حفاری شهداد را انجام می‌داد. به من پیشنهاد کرد که به شهداد بروم. رفتن به شهداد همان و سیزده سال ساکن شهداد شدن، همان. شهداد در استان کرمان است، کنار دشت لوت.

حیرت‌انگیز است که در چنین برهوتی در زمان حدود ۴۵۰۰ سال پیش، چنین تمدن و فرهنگی وجود داشت. ما رفتیم آنجا و حفاری را شروع کردیم و چیزهای زیادی یاد گرفتیم. مرحوم حاکمی مرد عالم و فاضلی بود. سال ۵۶ مرحوم حاکمی بازنشسته شد و سرپرستی حفاری شهداد به من واگذار شد. شهداد کنار دشت لوت است. آثاری که من آنجا دیدم فوق‌العاده بود، زندگی مردم، فرهنگی که داشتند و مقبره‌هایی که ساختند. در دوران بعد از اسلام، مثلاً در دوره سلجوقیان هر که می‌مرد همانجا بارگاهی برایش می‌ساختند. خرابه‌های قبرهایی که ساخته بودند، مانده بود. آقای جعفر سعیدی، یادش بخیر، می‌گفت که این مازندران به این سرسبزی چرا شاعر ندارد و هر چی شاعر هست مال کویر و بیابان هست. خب مازندرانی لازم نیست شاعر شود، زیبایی در چنگش هست. کسی که ساکن جاهای خشک و برهوت هست، با تخیل شاعر می‌شود. در زمان انتخابات سال ۷۶، آقای خاتمی برای نطق انتخاباتی به تلویزیون آمده بود. از ایشان سؤال کرده بودند که چطور شما که زاده یزد هستید، روح لطیفی دارید. پاسخ داد که من بچه کویرم. کویر جایی‌ست که شما دستتان را که دراز کنید ستاره‌ها را در مشت‌تان می‌گیرید. ...

خلاصه اینکه یک سال ما حفاری کردیم که انقلاب شد و همه چیز تعطیل شد، نه حفاری که کل مملکت تعطیل شد، از جمله باستان‌شناسی.

بعد انقلاب مدیران مختلف با سلايق و نگاه‌های عجیب و غریبی آمدند و رفتند. خوشبختانه با آمدن مهندس سید محمد بهشتی به عنوان رئیس سازمان میراث فرهنگی و معاونت پژوهشی و جلیل گلشن، پژوهش‌های میراث فرهنگی جان تازه‌ای گرفت.

مدتی گذشت و یواش‌یواش مملکت افتاد روی غلتک و ما حفاری شهداد را دوباره شروع کردیم و همچنین، حفاری‌های دیگری مثل ماسور در خرم‌آباد و همچنین حفاری جلدو که باز هم در خرم‌آباد انجام دادیم. گزارش‌های آن را نوشتیم که در در بایگانی سازمان میراث موجود هست ولی متأسفانه چاپ نکردم. خدا شاهد است که همه کارهایم را ثبت کردم.

■ شما حفاری‌های قمرود را هم انجام دادید، در مورد آن، شیوه کارتان و مشاهداتتان هم بفرمایید.

داشتم برای پروژه‌ها و مطالعات بعدی برنامه‌ریزی می‌کردم که روزی به اتفاق یکی از دوستانم مرحوم علی سامانی که خدا رحمتش کند، رفته بودم قم منطقه قمرود. به تپه بسیار بزرگی برخوردیم که حدود ۳۰۰ متر طول و عرض داشت و ۱۲ متر هم ارتفاعش بود. سفال‌های رویش را که نگاه کردم دیدم یک دنیای غریبی‌ست. آدم برنامه نوشتیم که من می‌خواهم بروم قمرود حفاری که خوشبختانه قبول کردند و بودجه و اعتبار در اختیارم گذاشتند. قبل از آن تمام منطقه قمرود که حدود ۱۵۰ کیلومتر بود ارزیابی و بررسی کردم، قدم به قدم به اتفاق دوستانم پنج سال منطقه قمرود را بررسی کردم و نتیجه‌اش شد کتابی که نوشتیم، بررسی‌های باستان‌شناسی قمرود و برای اولین بار قدیمی‌ترین آثار بشر در فلات مرکزی را به دست آوردم.

در قمرود آثاری مربوط به پارینه سنگی جدید دیدیم، چیزی که قبل از آن سراغ نداشتیم. شیوه کار من این طور بود که باید تمام دشت را، قدم به قدم می‌گشتم تا جای خالی نگذارم. من اصطلاح پیمایش را به کار می‌برم. در بررسی به روش پیمایشی با ماشین نمی‌رفتم. ماشین مرا تا جایی می‌برد، بعد پیاده می‌شدم و بقیه بیابان را پیاده می‌رفتم. به‌هرحال، تصمیم گرفتم تپه قمرود را حفاری کنم.

■ این پروژه چقدر طول کشید؟

حفاری قمرود به مدت هفت سال ادامه پیدا کرد و در این مدت هفت لایه باستانی را مشخص کردم. قدیمی‌ترین لایه آن مربوط به هزاره پنجم پیش از میلاد یا ۷۰۰۰ سال پیش است و نتایج به‌دست آمده از سلسله فعالیت‌های پژوهشی در تپه قمرود کتابی هست که به چاپ رسیده با عنوان کاوش‌های قره‌تپه قمرود.

هدف از حفاری‌های قمرود اگر چه ناقص رها شد، سه موضوع عمده بود: اول، شناخت لایه‌های باستانی؛ دوم، دستیابی به معماری هریک از این دوره‌ها و سوم شناخت اشیا و آثار هریک از دوره‌ها. که خوشبختانه در هر سه مورد با موفقیت همراه بود. کتاب کاوش‌های قره تپه قمرود هم نتیجه فعالیت هفت فصل کاوش در قره‌تپه بود که در آن سعی شد به همه آن سه موردی که اشاره کردم، دسترسی حاصل شود که خوشبختانه موفق هم بودیم.

■ قمرود دقیقاً در کجا واقع شده؟

از قم که می‌روید به سمت کوه سفید و محمدآباد که از آن طرف به ورامین می‌رسد، قمرود کنار همان جاده قدیم ساسانی، سمت راست جاده است. رفتیم و کارمان را شروع کردیم. خوشبختانه سازمان میراث خیلی همکاری کرد. همیشه آنقدر پول می‌گرفتم که کارم راه بیفتد. پول زیاد نمی‌خواستیم. در حفاری‌ها، نقشه‌برداری،



سال‌های ۵۵ یا ۵۶ ش.

تمام شده بود. در همان زمان شما اگر می‌رفتید شوش، با ویرانه‌ای مواجه می‌شدید. ولی خب بعد جنگ کم‌کم مردم به شهر برگشتند و شوش دوباره آباد شد. ما هم رفتیم و شروع کردیم به کار. منتها باید عرض کنم که تپه‌آبادانای شوش ۱۵۰ هزار متر وسعت داشت. یک منطقه چهار گوش، یک طرف تپه ارک و آن طرف شهر شاهی این طرف بیابان. داریوش در صد برآمد که این وسط یک کاخ بسازد. ببینید چقدر هوشیار بود. همین جوری نبود که چون ماد را گرفت، بابل را گرفت، آشور و مصر و فینیقیه را گرفت، شوش و ایلام هم گرفته باشد. هوشیاری‌اش در دانستن جغرافیا نبود در به‌کارگیری عناصر و افراد نخبه بود که دوروبرش بودند و مشاوران خوبی که داشت. مرحوم محمود محمود^۱ می‌گوید: "بزرگی افراد بزرگ به این خاطر است که افراد بزرگ دور و برش جمع می‌شوند، چون می‌بینند که فضا برای تنفسشان وجود دارد." به هر تقدیر داریوش مکانی را انتخاب کرد که الان به نام آپادانا معروف شده که مرکز شاهنشاهی‌اش بود. یک طرف هند، یک طرف مصر، یک طرف ماساگتها در شمال دریای کاسپین و آن وقت شوش این وسط مسلط به همه جای دنیا بود. شروع کرد به ساختن کاخ منتها تپه‌ای بود این وسط که حدود ۱۸ متر ارتفاع داشت. نمی‌دانم آیا شما به آنجا رفته‌اید یا نه؟ آمده دورتا دور این چهار گوشه دیواره‌ای ساخته که ۱۸ متر ارتفاع دارد. چون بالای

طراحی و حسابداری با خودم بود و در نتیجه کل اعضای هیئت کاوش پنج شش نفر بودیم. خب به این ترتیب، دستمزد و مخارج کم می‌شود. اما بعضی‌ها دوست دارند هیئت کاوش پرتعداد باشد. یازده سال من در قمرود حفاری کردم. حفاری که تمام شد من شروع کردم به نوشتن کتاب که حاصلش این کتاب کاوش‌های قره‌تپه قمرود شد.

■ در مورد جاده ساسانی لطفا بیشتر بفرمایید.

جاده ساسانی جاده‌ای است که از جنوب می‌آمد شمال، از اصفهان می‌رسید به قم و از قم می‌رفت سمت قمرود، از آنجا می‌آمد سمت ورامین و از آنجا به جاده خراسان وصل می‌شد. همزمان با حفاری قمرود کار دیگری هم افتاده بود روی دوش من. بعد از انقلاب قرار شد خارجی‌ها برای کارهای باستان‌شناسی و هر زمینه تحقیقاتی دیگری به ایران نیایند. از جمله جاهای ممتازی که خارجی‌ها روی آن کار می‌کردند، شوش بود. شوش تپه بسیار بزرگی است که ۳۵۰ هکتار وسعت دارد و چند هزار سال فرهنگ را در دل خود جا داده است. قبلا فرانسوی‌ها روی آن کار کرده بودند. صحبت شد که حالا که فرانسوی‌ها اجازه ندارند بیایند، چه کسی برود و چه کسی نرود و خلاصه قرعه به نام من افتاد. چون پیش از انقلاب، زمانی که فرانسوی‌ها کار می‌کردند، دو سال به عنوان نماینده و ناظر دولت در حفاری‌های شوش حضور داشتم. بنا بر قانون هیچ هیئتی غیر از باستان‌شناسی حق حفاری در هیچ جایی را ندارد مگر اینکه کسی ناظر بر کار ایشان باشد. مرحوم پرو، مسئول هیئت فرانسوی که در شوش حفاری می‌کردند، به من گفته بود که شما هم علاقه‌مندید همین‌جا و با ما کار کنید؟ گفتم بله، چون من اطمینان داشتم که اینها دزدی نمی‌کنند و اگر بخواهند جایی یا چیزی را خراب کنند اول از من اجازه می‌گیرند و بعد می‌روند و انجام می‌دهند. در نتیجه ما شروع کردیم به حفاری که دست بر قضا کاخ کوچکی هم به دست آمد. کاخ کوچکی به نام هدیش که دو تالار، چهار اتاق و دو ایوان داشت و هر ایوان دو ستون که ایوان‌ها کتیبه داشتند و کتیبه مال خشایار شاه بود و در آن می‌گوید این کاخ را پدرم داریوش ساخته و من این کتیبه را به یادگار نگه داشته‌ام. اینکه مسئولیت حفاری شوش بعد انقلاب به بنده واگذار شد، اتفاق خوشحال‌کننده‌ای بود.

■ شما خطاها را هم می‌شناسید؟

خطاها را می‌شناسم ولی فقط فارسی باستان را می‌توانم بخوانم. شما هم اگر کمی بخوانید می‌توانید بخوانید و یاد بگیرید. خط میخی باستان راحت‌ترین خط است. خط میخی باستان باعث شده که بقیه خطوط میخی خوانده شود. شوش از جهت تقسیمات کشوری بخشی بود از شهرستان دزفول. یعنی خودش بخش بوده. شهرداری برای وسیع کردن خیابون با بولدورز افتاد به جان تپه‌های شوش. خوشبختانه و از روی شانس دزفول فرمانداری داشت به نام آقای محمدی فر که هر کجا هست خدا حفظش کند. ایشان مطلع شد و رفت از تخریب جلوگیری کرد. با میراث فرهنگی مذاکره کرد که پولش را ما می‌دهیم و شما بیایید و حفاری کنید. بودجه‌اش از بخش عمران مناطق جنگی تأمین شد چون جنگ



دیواره غربی تپه آپادانا شوش پس از بازسازی احتمالاً سال ۷۹ ش.

معمول آقای حیدری سؤال می‌کرد و ما جواب می‌دادیم. پرسید که عراق آثار باستانی داشته؟ گفتیم: عراق از ایران هم بیشتر داشته. مثلاً آن هارپی که در موزه بغداد بوده، بسیار مایه تعجب است که چند هزار سال پیش آلت موسیقی به این درجه پیشرفتگی وجود داشت. به هر تقدیر، آن دروازه پیدا شد و علت اینکه پیدایش نمی‌کردند این بود که نفهمیده بودند پله با خشت درست شده نه با سنگ و آنها دنبال سنگ و آجر می‌گشتند درحالی که پله با خشت درست شده و خشت هم که در اثر باد و باران و سایر عوامل فرساینده زود از بین می‌رود. گویا در آن زمان پله‌ها طوری طراحی می‌شد که بتوانند با اسب از آنها بالا بروند. این موضوع در بناهای مربوط به دوره سلجوقیان و یا صفویان وجود ندارد و پله‌های آن بناها تنگ و بلند بوده، انگار تکنیک پله نداشتند. ساختمان‌های به آن زیبایی می‌ساختند ولی تکنیک پله نداشتند. در حال حاضر دارم تمام کارهایی که در شوش انجام دادم، می‌نویسم.

■ چند سال روی این دیواره کار کردید؟

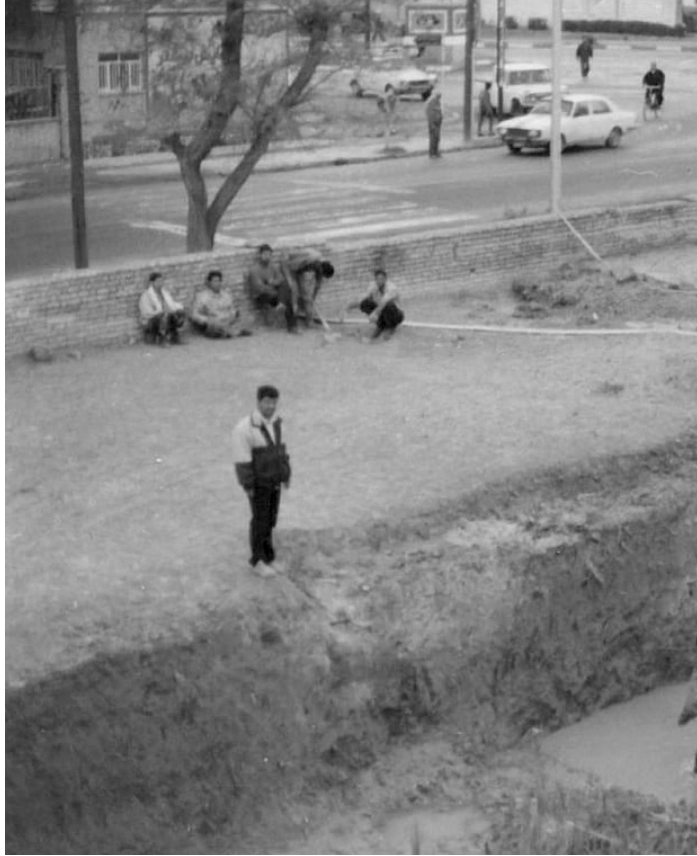
چهارده سال، البته نه به طور مداوم. زمستان‌ها می‌رفتم آنجا و کار می‌کردم. مشکلی که داشتم این بود که من حفاری می‌کردم حداقل دومتر از زیر و هیئت کاوش فرانسوی که قبلاً از بالا حفاری کرده بودند، خاک‌ها را پایین می‌ریختند. مشکلم این بود که باید خاک‌ها را برمی‌داشتم.

بعضی‌ها آمدند به من گفتند بیا این خاک‌ها را با بولدوزر ببر. گفتم من این کار را نمی‌کنم. فردا‌های وهوی می‌کنند که دارند با بولدوزر حفاری می‌کنند. خوشبختانه توانستم رد پی آجری دیوار را در همه جا ببینم. مشکل دیگری هم داشتم و آن این بود که آب سد شوش بالا آمده بود. البته از دوره هخامنشی رطوبت زیاد بود ولی نه اینکه آب به آنجا نفوذ کند. مجبور بودم با موتور پمپ دیزلی و بنزینی آب را خالی کنم. از یک طرف باید خاک‌ها را با آن وضعیت برمی‌داشتم از طرف دیگر آب را خالی می‌کردم و بعد

تپه ۱۸ متر است، ۱۸ متر هم قطر دارد. ببینید معمار آن زمان چه محاسباتی کرده، چون می‌خواهد آن همه بار سنگین را روی تپه بسازد. ۳۲ ستون به آن عظمت، دیوارهای به آن قطوری و بلندی بسازد که بتواند ساختمان را مهار کند. حالا شهرداری آمده بود تا این دیوار را خراب کند. هشتاد سال فرانسوی‌ها روی این تپه کار کردند و دنبال این بودند که راه‌پله‌اش کجاست؟ دروازه‌اش کجاست؟ یک دروازه در شرق پیدا کردند که مجسمه داریوش آنجا بود. سر مجسمه داریوش پیدا نشد. خب سر مجسمه چیزی نیست که ببرند و صدایش هم در نیاید. سر مجسمه چند تن وزن دارد و منطقه‌ای که مجسمه به دست آمد تا زمان پرو دست نخورده بود. البته زمان اسکندر آمدند و به صورت نمادین به مجسمه ضربه زدند. می‌گویند مثلاً برای اینکه می‌خواستند تحقیر کنند این کار را کردند. کنگره‌ای برگزار شده به نام صدمین سال فعالیت‌های فرانسویان در شوش که من هم آنجا سخنرانی داشتم. بنده و شاهرخ رزمجو در آن کنگره سخنرانی داشتیم. آقای پرو معتقد بودند که شوش به مرگ طبیعی از بین رفته ولی من در آنجا ثابت کردم که شوش با حمله اسکندر از بین رفته است. دروازه را هم اسکندر نابود کرده ولی با خودش نبرده است. یونانی‌ها نسبت به ایرانی‌ها دشمنی خاصی داشتند. به هر حال ما رفتیم شروع کردیم به حفاری یواش یواش برخوردیم به پی. بالاخره آن دیوار ۱۸ متری پی داشته. ۱۸ متر ضخامت دیوار بود، چون اگر نبود آن ۳۲ ستون برافراشته نمی‌ماند. مجبور بودند دیوار را هم به اندازه ۱۸ متر و به اندازه ستون بگیرند چون اگر ارتفاع را ۲۰ متر می‌گرفتند قطرش می‌شد ۲۰ متر. من هم نمی‌دانستم اصلاً کسی اطلاع ندارد که این زیر چه خبر است. برخوردیم به دروازه‌ای که در حال حاضر به آن دروازه آپادانا شوش می‌گوییم. هشتادسال کار کردند که دروازه آپادانا شوش را پیدا کنند ولی نتوانستند و این شانس من بود که توانستم دروازه شوش و راه‌پله را در پایین را پیدا کنم. ضمن اینکه جالب است بدانید این دیواره‌ای که در شوش داشتم کار می‌کردم ، ۳۸۰ متر طولش بود.

علت اینکه این دروازه را پیدا نکرده بودند این بود که بیشترشان نفهمیده بودند که باید دروازه‌ای باشد. پیش‌تر هم شی‌گردی می‌کردند. و موضوع بعدی اینکه حسی که من ایرانی به آنجا داشتم قطعا یک حفار خارجی نداشته. آدم‌های بی‌سوادی نبودند ولی آن حسی که من دارم برای کاوش سرزمین نیاکانم آنها ندارند. آنها گله به گله کار می‌کردند اما من پی‌گردی کردم و دیوار را از آنجا که به دست آوردم ادامه دادم و آمدم جلو و دیدم که وضعیت دگرگون شده. وقتی باز هم کار کردم، دیدم که بله این دروازه است. در موزه لوور پاریس سرستون‌هایی هست که مال آپادانا است و همان شکلی است. این سرستون‌ها را دوره قاجار از ایران بردند. در آثار به‌جا مانده از دوران هخامنشی سکه و زیورآلات بسیار ظریفی آنجا دیدم. من اغلب جاهای قدیمی مثل غرفه‌های مصر در موزه لوور را رفته‌ام اما هیچ‌کدام از آنها چیزهای ظریف نداشتند. پرنانتری باز کنم.. یادم هست که وقتی آمریکا به عراق حمله کرد، موزه‌های بغداد را خالی کردند. قرار شد از طرف میراث فرهنگی در تلویزیون صحبتی راجع به این موضوع داشته باشیم. طبق

داریوش درصدد
برآمد که این
وسط يك کاخ
بسازد. ببینید
چقدر هو شیار
بود. همین جوری
نبود که چون
مادر را گرفت،
بابل را گرفت،
آشور و مصر و
فینیقیه را گرفت،
شوش و ایلام
هم گرفته باشد.
هو شیاری‌اش
در دانستن
جغرافیا نبود در
به‌کارگیری عناصر
و افراد نخبه بود
که دور و برش
بودند و مشاوران
خوبی که داشت.



حفاری می‌کردم. سطح آب بالا بود و زه‌کش نداشتند. رودخانه ۷۰۰-۸۰۰ متر آن طرف‌تر بود منتها بی‌حساب و کتاب سد ساحلی درست کردند. بنای آپادانا مثل تخت جمشید زه‌کشی نداشته و آب‌های سطحی به رودخانه می‌ریخت. وقتی که سد درست کردند علاوه بر مکان حفاری ما، تمام خانه‌های مردم هم آب گرفت. اینکه کار من چهارده سال طول کشید به این دلایل بود.

کارم را ادامه دادم تا عمق یک متر و هفتاد-هشتاد سانتی متر پی دیوار ظاهر شد. دیوار تا چهارده رج با آجر ساخته شده بود و بعد دیوار خشتی روی آن گذاشته بودند. ملات دیوار از عایق بود یعنی رطوبت در همان زمان هم زیاد بود. ما ۳۸۰ متر را به این شکل پاک کردیم و توانستیم حد و مسیر دیوار را پیدا کنیم.

درصد بودیم که آثار به دست آمده را بازسازی کنیم ولی متأسفانه شهرداری شوش همکاری نکرد و در نتیجه تمام آنچه که یافتیم دوباره در زیر خاک پنهان شد. ولی من قبلا در زمان کاوش تمام آنچه را که با آجر ساخته بودند نیز زیر آب در آوردم و اگر بخواهند امروز آن دیوار را بازسازی کنند، مشکل پی‌گردی نخواهند داشت.

متأسفانه نقشه‌ای اینجا ندارم تا از روی آن برای شما موقعیت مکانی را تشریح کنم. برج بلند ۵۰-۴۰ متری در قسمت شمال غرب بوده که پایین آن دروازه‌ای داشته که فرانسوی‌ها پیدا نکرده بودند اما ما مسیر دیوارها را مشخص کردیم.

■ قبل از شما پیدا کردن دیواره دغدغه‌ای برای هیئت‌های باستان‌شناسی نبود؟

آن زمان گریشمن اینها در صد بودند که دیواره را پیدا کنند. یک گودال بسیار عظیم درست کردند ولی دروازه را پیدا نکرده بودند. گریشمن اولین باستان‌شناسی بود که به شوش آمده بود و قبل از آن، سرپرستان پیشین غیر باستان‌شناس بودند. گریشمن در ایران هم زیاد کار کرده اما مجموعه انتشاراتش در مورد شوش به پنجاه

صفحه هم نمی‌رسد. من نمی‌دانم در سال‌هایی که در ایران بوده چکار کرده و چرا انقدر نامدار شده. در مورد حفاری‌های بیشاپور دو جلد کتاب داده بیرون و در مورد چغازنبیل هم چهار جلد کتاب داده. با رجال مملکت خیلی صمیمی بود. یک بار من پیشنهاد کردم که با موزه لوور مکاتبه کنیم و و یادداشت‌های گریشمن را بگیریم و بنیم در شوش چه کرده. گفتند نمی‌شود. ایشان موقع مرگ وصیت کرده که تمام دستاوردهایش را بدهند به موزه تل‌اوویو. گریشمن یهودی بود.

اینها موظفند دو جلد از گزارش‌هایشان را به مدیران وقت تحویل دهند اینکه چرا مدیران وقت از ایشان نخواستند خود جای بررسی دارد.

■ یعنی در واقع به نوعی اشیای به دست آمده در حفاری‌ها به صورت قاچاق و مخفیانه خارج شده؟

مقاله‌ای نوشتم به نام "تاریخچه قاچاق در ایران". یک باستان‌شناس آمریکایی که اسم و رسم‌دار هم بوده و مقبره‌اش هم در اصفهان است به عنوان مستشار عالی باستان‌شناسی آمده ایران همه‌جا آزادانه می‌گشته، اشیای را آزادانه می‌خریده و می‌برده به آمریکا. من در بایگانی راکد نامه‌ای دیدم داخل پرونده‌ای که شخصی در گمرک قصر شیرین بنام آرتور پوپ چندتا جعبه اشیای داشته می‌برده و ما از او گرفتیم. چندتا پُرده که ما نگرفتیم، بماند. حالا این آقا چکار می‌کرده؟ این اشیای را می‌گرفته، می‌برده به آمریکا و مؤسسه‌ای داشته. این اشیای رو می‌گرفته و بعد می‌فروخته.

فروختنش هم راحت نبوده. می‌آمده اول راجع به این شی مقاله‌ای در یکی از مجلات معتبر اسم و رسم‌دار به چاپ می‌رسانده و حسابی سروصدا می‌کرده. وقتی مشتری می‌آمده برای خرید، خب قیمتش هم رفته بوده بالا. مشتری می‌گفت من می‌خواهم این شی را که شما در فلان روزنامه یا مجله معرفی کردی، بخرم. می‌گفت باید از فروشنده‌اش بپرسم و این طوری حق دلالی هم می‌گرفته. بعد وصیت کرده که مرا اصفهان دفن کنید، و بارگاهی هم برای خودش درست کرده. بعضی‌ها به این مقاله من اعتراض کردند که من پاسخ دادم که من حرف‌هایم را با سند زده‌ام. خب این سیاست کثیف آمریکایی‌هاست، متوجه شده بود که ایرانی‌ها مرده‌پرستند چنین چیزی خواسته بود. بعد در آمریکا فردی که اسمش یادم رفته کتابی نوشت به نام "غارت آثار باستانی ایران" و در آنجا آبرویی برای این بابا نگذاشت.

کتاب خانم تانیا گریشمن ترجمه شده به فارسی و نمی‌دانم که دیده‌اید یا نه. این کتاب را خریدم و نشستم و خواندم و زیر روو کردم. دیدم که ایشان در تمام سال‌هایی که آمده در ایران حفاری کرده نوشته که مهندس فروغی معروف آمدند برای دیدن ما، برای ما گوشت و چه و چه آوردند. حالا من یک سؤال دارم و آن هم این است که چرا ایشان همیشه آخر فصل می‌رفته برای دیدن گریشمن خوب بروند ببینند حرفی نیست ولی فروغی هم هر کسی نیست. فروغی بزرگ‌ترین عتیقه‌دار ایران بود. بعد از انقلاب ۴۵۰ قلم شی از خانه‌اش آوردند موزه ایران باستان. مرحوم اسماعیل نفیسی چه داستان‌هایی از فسادکاری‌های اینها می‌گفت. دکتر نگهبان کتابی دارد به نام پنجاه سال سابقه باستان‌شناسی ایران. در همین کتاب

مقاله‌ای نوشتم
به نام "تاریخچه
قاچاق در ایران".
باستان‌شناس
آمریکایی که اسم
و رسم‌دار هم بوده
و مقبره‌اش هم در
اصفهان است به
عنوان مستشار عالی
باستان‌شناسی آمده
ایران همه‌جا آزادانه
می‌گشته، اشیای را
آزادانه می‌خریده و
می‌برده به آمریکا.
من در بایگانی
راکد نامه‌ای دیدم
داخل پرونده‌ای
که شخصی در
گمرک قصر شیرین
بنام آرتور پوپ
چندتا جعبه اشیای
داشته می‌برده و
ما از او گرفتیم.
چندتا پُرده که ما
نگرفتیم بماند.
حالا این آقا چکار
می‌کرده؟ این
اشیای را می‌گرفته،
می‌برده به آمریکا
و مؤسسه‌ای
داشته این اشیای رو
می‌گرفته بعد
می‌فروخته.

تاریخچه

سال بیست و سوم
۱۳۹۹ - شماره ۱۳۱

شده. الان ما اقامه دعوی کردیم در دادگاه در مورد اشیای جیرفت که چند صد قلم از این اشیا در موزه خانم امیر کویت هست که از ایران رفته.

■ در شرایطی هستیم که پروژه‌های باستان‌شناسی به عنوان اولویت قلمداد نشده و احتمالا بودجه تخصیصی آن‌طور که باید نیازهای این پروژه‌ها را پوشش نمی‌دهد. در این شرایط به نظر شما به دغدغه‌های دانشگاهیان، استادان این علم و دوستداران میراث فرهنگی چگونه باید پاسخ داد و اساسا شما چه راهکاری پیشنهاد می‌کنید؟ آیا مهم‌ترین تهدیدی که در شرایط حاضر برای انجام نشدن پروژه‌های باستان‌شناسی وجود دارد، کسر بودجه است؟

به نظر من عدم حضور باستان‌شناس در محوطه‌های باستانی بزرگترین تهدید و خطر برای میراث فرهنگی است.

ما در ایران سازمان مردم‌نهادی که بتواند به این قبیل مسائل بپردازد، نداریم اما در صورت وجود باید برابر قانون عتیقات مصوب ۱۳۰۹ عمل کنند. در گذشته‌ها کاوش‌های تجارتي وجود داشت که نتیجه‌ای عاید نشد و بیشتر به دست آوردن اشیای باستانی بود و فروش آن در بازار عتیقات، به همین دلیل این برنامه لغو شد.

کاوش‌های تجارتي به آن دسته از کاوش‌هایی اطلاق می‌شد که خرج و مخارج آن کاوش‌ها را فردی متقبل می‌شد و پول حفاری را در اختیار اداره کل باستان‌شناسی قرار می‌داد و اداره باستان‌شناسی هم یکی از باستان‌شناس‌ها را مأمور اجرای برنامه می‌کرد. اشیا و آثاری که به دست می‌آمد برابر قانون بین اداره کل باستان‌شناسی و فرد سرمایه‌گذار تقسیم می‌شد و آن فرد می‌توانست به هر نحوی که می‌خواهد از آن اشیا بهره‌مند شود، بفروشد یا در مجموعه خودش نگهداری کند.

■ باستان‌شناسی شغل پرزحمتی است. شما سیزده سال در کاوش‌های شهداد حضور داشتید و همین‌طور سال‌ها در جیرفت و شوش و ... به حفاری و کاوش مشغول بودید که اصلا کار ساده‌ای نیست. چه چیز شما را در این مسیر نگه داشت و مهم‌ترین خصیصه یک باستان‌شناس به نظر شما چه باید باشد؟

- عشق، عشق، عشق.

روز اولی که وارد دانشگاه شدم برای درس تاریخ هنر در کلاس استاد سیمین دانشور حضور پیدا کردم، ایشان فرمودند: "اگر عشق و علاقه‌ای ندارید همین الان باستان‌شناسی را رها کنید چون این کار اسم و رسمی ندارد."

■ جناب کابلی، شما "بارفروش" را دیده‌اید؟

مجله بار فروش را نه مداوم که هر از گاهی ورق می‌زدم. قبل از اینکه بیایم اینجا دو شماره مجله بار فروش روی میز من بود یکی‌اش آن شماره‌ای که عکس مرحوم شعبانپور روی آن است و آن دیگری الان یادم نیست. البته اگر جسارت نباشد به نظرم کارهای تحقیقاتی در "بارفروش" زیاد نیست. ادبیات مازندرانی در "بارفروش" جایگاهی ندارد. خب من داشتم به این فکر می‌کردم که تا آنجا که یادم هست مدرسه و مسجد کاظم‌بیگی را در بابل داریم، در مقاله‌ای به این بپردازید که این کاظم‌بیگی چه کسی بوده که چنین چیزی را بنا کرده. تا آنجا که می‌دانم مرحوم جعفر کاظم بیگی رئیس دبیرستان بود و بعد اطلاعات دیگری



اتبار گندم کاوش شده در محوطه شهداد

خانم گریشمن از دکتر نگهبان به عنوان مرد بدعق نام می‌برد. به ویراستارش گفتم مرد حسابی، دکتر نگهبان به گردن همه ما حق دارد، شخصیتی فرهنگی و اجتماعی است و همه ما و شما مدیون نگهبانیم. تو چطور حاضر شدی ویرایش بکنی و بنویسی بدعق؟ ... به هر حال مقوله قاچاق موضوع انکارنشده‌ای هست.

■ شما در حفاری‌های جیرفت هم حضور داشتید، در موردش بفرمایید.

دستاورد‌های کاوش‌های جیرفت نشان داده که تمدن پیشرفته‌ای داشتند. ما آنجا تاریخ ۲۵۰۰ ساله یا ۳۵۰۰ ساله داریم. اسنادی در پاریس دیدم و یا عکس‌هایی که البته از ایران غارت شده و به آنجا برده شده. جیرفتی‌ها در زمینه کارکردن روی سنگ صابونی یا سنگ مشهد بسیار برجسته بودند. این سنگ مثل صابون نرم است و به راحتی می‌شود روی آن کار کرد. الان هم در مشهد از این صنایع دستی درست می‌کنند. اما در بازمانده‌های آثار جیرفت می‌بینیم که این نقش‌ها تنوع دارد. تنوع فرم نه، تنوع نقش دارد و متأسفانه کسی چه ایرانی و چه غیر ایرانی روی اینها کار نکرده. این نقش‌ها یک دنیا حرف دارند. اشیای به‌دست آمده از جیرفت را در شهداد هم داریم منتها نه به آن اندازه و تعداد.

چند سال پیش کسانی آمدند پیش من که شیئی را در لندن به حراج گذاشتند که از سنگ صابونی هست. باید اعتراض کنیم و بگوییم که این مال ایران است و برش گردانیم. مخالف بودم. چون اشیا با جنس سنگ صابونی در ترکمنستان هم یافت می‌شود. عین اشیایی که در شهداد داریم در جیرفت هم هست در جاهای دیگر آسیای مرکزی هم یافت می‌شود که بعدا مشخص شد که آن اشیا مربوط به همان آسیای مرکزی بوده. کارشناس از موزه لوور خواستند. کارشناسی که شد معلوم شد که اینها مال کویت نیست و مال ایران‌ه ولی همان زمان که تجارت می‌کردند از ایران صادر



سالن همایش موزه ایران باستان دهه ۷۰

بهراه انداختن کتابخانه‌های شخصی و قرائت‌خانه شهرداری، محافل شعرخوانی و مشارکت عمومی در فعالیت‌های مدنی که تا مرداد سی و دو ادامه داشت، حتی ما کودکان و نوجوانان هم از این مواهب بهره‌مند بوده‌ایم، خود نشان این درآمیختگی و تأثیرپذیری فرهنگی می‌توانست باشد. اختناق بعد از بیست و هشت مرداد، جولان دادن عربده‌کشان و لات‌ها، تلخی خود را بر نوجوانان تازه‌رسیده به دهه سی، تا حدودی چیره کرد. دهه چهل، کتاب و شعر و ترجمه به تدریج از پستوها به بیرون خزید و نسل نواندیشی در حال شکل‌گیری بود. دهه پنجاه اما، سال‌های شور انقلابی بود و جوانان با هر نحله فکری به کانون‌های ویژه خود می‌پیوستند و کنش‌گری فرهنگی جای خود را به انقلابی‌گری داده بود. تا سی و چند سال پس از این ماجرا به سبب دوری از شهر از چند و چون زندگی جوانان بی‌خبر بوده‌ام. در این یکی دو سال اخیر که تقریباً ساکن زادگاهم شده‌ام، امیدوارانه به بازگشتی کنشگرانه به میدان علم و فرهنگ و هنر نزد جوانان نگاه می‌کنم و شاهد مشارکت فعال جوانان هستم و نیکبختانه حرکت دختران و بانوان را در کفه سنگین ترازو می‌بینم.

برای شما و "بارفروش" ارزیابی موفقیت دارم و ممنون که تشریف آوردید.

■ پانوش:

با نام اصلی محمود پهلوی (۱۳۴۴-۱۲۶۱) محقق، نویسنده، مترجم و از ملیون و آزادیخواهان پرحرارت و فعال صدر مشروطیت بود.

■ توضیح:

با سپاس از خانم فرزانه اعظامی که در گردآوری و ارسال عکس‌ها زحمت کشیدند.

ندارم. یا چرا مدرسه صدر به این نام نامگذاری شده. این صدر نخست‌وزیر دوره فتحعلی شاه بود. در بابل شخصیتی هست که آفتاب تابانی ست که خیلی‌ها را زیر سایه خودش برده و آن هم مرحوم نوشیروانی است. ولی غیر از ایشان کسان دیگری هم بودند. من برآورد کردم حدود ۹۵ درصد مدرسه‌های بابل را افراد ساختند. مرحوم اسماعیل رحمانی، مدرسه رحمانی را در چاله‌زمین ساخت و وقف کرد. سال اول دبستان دوهفته‌ای در این مدرسه بودم. این رحمانی آدمی بود که بهلول‌وار زندگی می‌کرد. تکیده بود و قد خمیده‌ای داشت. یک مدت در روسیه بود و زبان روسی می‌دانست. یک بار منزل دایم دیدمش که عده‌ای هم دور او جمع شده بودند و می‌شنیدم که از هر دری سخن می‌گفت و بین حرف‌هایش شنیدم که عامل عقب‌ماندگی ما بی‌سوادی ماست. البته چهل سال هست که بابل نیستم و الان کم‌کم باید دوباره مقیم شوم ولی بعد دیدم مدرسه‌ای که ساخته و وقف آموزش و پرورش کرده که الان نمی‌دانم چه وضعیتی دارد. باز بعدتر شنیدم منزلی هم که در آن زندگی می‌کرد، وقف آموزش و پرورش کرد. ببینید خوب شما باید اینها را بنویسید تا مردم بدانند. این دانشجویانی که می‌خواهند رساله بنویسند، به‌ویژه اگر مازندرانی باشند، خوب است روی چنین مسائلی کار کنند. حالا این مسائل نه، مسائل مشابه این.

■ در "بارفروش" ما در هر شماره به مشاهیر مازندران در عهد صفویه و یا قاجار زیاد پرداخته‌ایم ...

خب الحمدلله، این طوری آدم‌های گمنام زیادی کشف می‌شوند. مثلاً پسر همین آقای کاظم بیگی که گفتم دکتر کاظم بیگی استاد تاریخ دانشگاه است. یا کسی که شاید کارش به اندازه نوشیروانی نباشد ولی کمتر از ایشان هم نیست آقای محمدتقی معتمدی هست که آرامگاه بابل را وقف کردند. قبل از آن، در تمام شهر بابل و هر تکیه و امامزاده‌ای مرده‌ها دفن می‌شدند ولی ایشان آرامگاه به آن بزرگی را وقف کردند. یا دبیرستان معتمدی که آن هم وقف است. خب اینها باید ثبت و ضبط شوند.

■ "بارفروش" مجله‌ایست برای عام و مجله تخصصی نیست... گو اینکه بسیاری از این تاریخچه‌ها در صفحاتی ویژه درج می‌شود.

- نه، منظور من بحث‌های تخصصی دانشگاهی نیست. در حدی که مردم بدانند چه شد که آرامگاه معتمدی ساخته شد یا مسائلی از این دست ...

■ آقای کابلی، گهگاه مروری می‌کنم بر خاطره‌ها و تحول‌های شهر ما در دهه‌هایی که خود شاهد آن بوده‌ام؛ از آنچه که از کودکی به یاد دارم، از بزرگ‌ترها شنیده‌ام و از دستاوردهایشان دیده‌ام. دیار ما به لحاظ فرهنگی به نسبت مدنیت ایران در سال‌های پیش‌تر از دهه بیست شمسی شرایط به نسبت مطلوبی داشت، شاید به سبب درهم‌آمیختگی اقلیت‌های قومی و مذهبی و رفت و آمد تاجران به روسیه و اروپا و مهاجرانی که در اینجا ساکن شده بودند و به حرفه‌های فرا سنتی می‌پرداختند، سرشت رواداری و آسان‌پذیری غریبه‌ها در بارفروشیان به این امر اهمیت ویژه می‌داد. اشتیاق پیشه‌وران شهری به تحصیل فرزندان‌شان تا عالی‌ترین سطح، ایجاد نخستین سینما، تشکیل تروپ‌های تئاتری،